

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۲۵ دسمبر ۲۰۱۱

چند مثال دیگر!

در جایی از مقاله "وحدت ملی چگونه به دست می آید؟" که به تاریخ ۲۰۱۱/۱۲/۱۷ نوشته شده بود، متذکر شدم که آنچه سبب استحکام وحدت ملی در یک کشور چند قومه و چند زبانه ای که به حقوق خویش، بر مبنای تعابیر جدید، یعنی آزادی و برابری و دموکراسی آشنا شده است، می باشد، تطبیق عدالت و شناخت حقوق همه در جامعه است؛ نه تحمیل یک شخص یا یک فرهنگ یا خرده فرهنگ و زبان بر شخص و فرهنگ و زبان های دیگر. در اینجا می خواهم به ادامه و تأیید این نظر چند مثال عملی - تاریخی ارائه نمایم.

مثال اول جدائی چک ها و اسلواک ها بعد از فروپاشی شوروی و سقوط دولت سوسیالیستی چکوسلواکیای سابق در سال ۱۹۹۳ میلادی است. چکوسلواکیا که بعد از ختم جنگ عمومی دوم در اثر تشبثات اتحاد جماهیر شوروی وقت دو باره، ولی اینبار به عنوان کشور واحد سوسیالیستی عرض وجود کرد، در حدود نیم قرن بنابه خواست حکومت های توتالیتر داخلی و فشار اتحاد شوروی، با همه مشکلات درونی شان، مجبور به بودن باهم شدند. طی تقریباً چهل و هشت سالی که این دو کشور باهم بودند، توجه بایسته ای در زمینه توسعه در ساحاتی که مربوط اسلواکی ها بود، نشد. این امر سبب آزردهی اسلواکی ها از چک ها گردید، اما تا زمانی که قدر قدرت بلاک شرق، یعنی شوروی، اختیار کشور های اقمار خویش را به دست داشت و بازیگری ها به میل اتحاد شوروی هدایت می شد و مقدرات کشور های بلاک شرق در اختیار آن ها بود، هیچ نوع شکایتی در رابطه با این بی عدالتی های چک ها نسبت به اسلواکی ها از طرف اسلواکی ها به ظهور نرسید. با سقوط شوروی، اما، سر همه جراحات باز، شکایت ها شروع و "سرناباشمی" هائی که بالاخره به جدائی دو کشور انجامید، آغاز شد.

مثال دوم از هم پاشیدن یوگوسلاوی سابق، جایی که صرب ها حق و حقوق همه را غصب نموده و با استیلاگری و با زور تازیانه بر سائر ملیت ها حکم می راند. جدائی پاکستان شرقی (بنگله دیش فعلی) از پاکستان غربی و از هم پاشیدن اتحاد جماهیر شوروی، همه در اثر بالا گرفتن اختلافاتی صورت گرفت که ناشی از نبود نظام دموکراتیکی که مبتنی بر عدالت و احترام به حقوق همه باشد، بود.

در مقابل کشورهائی قرار دارند که ده ها و صد ها سال مطابق به توافقنامه هائی که میان آن ها صورت گرفته است، به شکل فدراسیون و یا کنفدراسیون، به طور صلح آمیز و بدون اختلاف و درگیری و خصومت و دشمنی، با هماهنگی کامل در کنار هم زندگی می کنند. از آلمان و سوئیس و کانادا و امریکا و بلجیم و هند و ... می توان به عنوان مثال برای چنین سازگاری میان کشورهای متحده نام برد.

چرا ایالات متحده امریکا یا بریتانیائی ها برای صدها سال در آرامی در کنار هم زندگی می کنند و کشور های چکوسلواکی و یوگوسلاوی و شوروی و پاکستان، به گونه مثال، نتوانستند چند دهه هم باهم به سر ببرند؟ چه رمزی در ناپایداری اتحاد کشورهای بلاک شرق و پاکستان وجود داشت؛ و چه سری در پایداری کشورهای متشکله آلمان فدرال و اتحاد ایالات متحده امریکا و سوئیس و کانادا و هند و ... موجود است غیر از این که در یک طرف تحمل و سلطه گری و پامال شدن حقوق دیگران باشد و در طرف دیگر زندگی بر مبنای احترام متقابل به آزادی و حقوق همدیگر خویش؟

درست است که افغانستان مانند آلمان یا ایالات متحده امریکا و هند، متشکل از کشور های مختلف نیست، اما وجود استیلانگری های سمتی و زبانی و قومی و ...، در صورتی که حقوق همه به شکل مساوی مراعات نگردد و در رفع آزدگی ها کوشیده نشود، شاید مشکلی بیافریند که مشکل ها را به دنبال داشته باشد.

شبی در یک مهمانی، زمانی که یکی از مدعوین از مقاله یکی از سایت های مربوط به تجزیه طلبان که به طرفداری از تجزیه کشور چیزی نوشته بود، خبر می داد، داکتری از ولایت غور گفت: " بگذار تجزیه شود!" باور کنید به بسیار مشکل جلو غضب خویش را گرفتم؛ اما وقتی بعداً قصه دوران کودکی و جوانی وی را تا قبل از آمدن به کابل برای ادامه تحصیل شنیدم، فهمیدم که همچون سخنان از دردی ناشی می شود که او و امثال او در غور و بدخشان و فراه و چخانسور و هزاره جات و ولایاتی مانند این ولایات در گذشته - حتی همین امروز - باید کشیده باشند.

بی مهری ها و بی عدالتی ها در کشور ما در گذشته واقعیت هائی هستند که ما نمی توانیم منکر آن باشیم. همین بی مهری ها و بی عدالتی ها سبب آزدگی و باعث ایجاد شگاف ها میان ما شده است که امروز به صورت های گوناگون بروز می کند.

با پرده انداختن روی این شگاف ها مشکل ما حل نمی شود. آلمانی ها با شجاعت و دوراندیشی به نسل کشی که در جریان جنگ عمومی دوم در این کشور صورت گرفت، اعتراف می کنند. دلیلی که این ها برای این کار شان می آورند این است که نسل های بعدی آلمان باید از این فجایع آگاه شوند تا چنین جنایاتی بار دیگر در این کشور به وقوع نپیوندد.

درد آن داکتر را با "انکار" کردن و به دهن کوبیدن نمی توان مداوا کرد! درد های ما را، مدارا کردن و باهم نزدیک شدن و پذیرفتن اشتباهات ما درمان می کند، نه تو و من گفتن ها و تنها خود را مطرح کردن ها یا زور گفتن و دشنام دادن و ...

همانگونه که قبلاً گفتم افغانستان خانه مشترک همه ماست. همه حق دارند در این خانه زندگی کنند. همه مجبور هستیم به داشته های مادی و معنوی یکدیگر احترام بگذاریم. هیچ کسی بر دیگری برتری ندارد. رمز بقای وحدت ملی و رمز به وجود آمدن وحدت ملی تنها و تنها در همین یک نکته نهفته است: احترام متقابل به یکدیگر و رعایت حقوق دیگران!

غیر از این به یقین نه وحدتی در کشور ما در کار خواهد بود و نه خدای ناخواسته آینده برای افغانستان؛ زیرا دست هائی که از هر طرف برای اضمحلال کشور دراز شده با استفاده از همین تو و من و از من و از تو و همین بی اتفاقی ها و خصومت ها شاید روزی موفق به کاری شود که هیچ یک خواهان آن نیستیم.

بهتر است علاج واقعه را پیش از وقوع، و پیش از آن که "قوای ائتلاف" از کشور خارج شود، کنیم! این کار باید به دست مردم صورت بگیرد. رهبران جهادی و غیرجهادی امتحان خود را داده اند. آزموده را آزمودن کار عقلاء نیست!!